

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

یادآوری؛ بررسی آیات 94 تا 96 مربوط به حب لقاء الهی و مذمت فرار از موت

در دنباله بحث آیات معاد بحث را در آیه شریفه 94 و 95 سوره مبارکه بقره شروع کردیم G اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحيم قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ F (بقره 94)

مخاطب در آیه 94 سوره بقره؛ یهودیان و دعاوی آنهاست؛

خطاب در این آیه شریفه یهود است و مخاطب یهود هستند. بر حسب آیات قبل و برخی از آیات شریفه ای دیگر که در سور آمده؛ یهود یک ادعاهای عجیب و غریبی داشتند که این ادعاها موجب شده بود که در میان آنها خودخواهی و یک نوع حس برتری طلبی نسبت به سایر فرق، حتی نسبت به نصارا و نسبت به مسلمانها و دیگران یک چنین حالی را پیدا کرده بودند و ادعاهای متعددی داشتند.

بررسی پنج ادعای یهودیان که مورد تکذیب آیه شریفه است؛

ادعای اول: یهودیان ابنا و احبا خداوند هستند!!!

«ادعای اول»: اولین ادعای آنها این بود که آنها می گفتند: «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» (مائدة: 18) می گفتند ما ابناء خدا و احباء خدا هستیم و در میان انسانها آن مخلوقی که محبوب برای خداست و خدا به او علاقمند است ما هستیم!!! آنها یک چنین اعتقادی را داشتند و معتقد بودند دیگران هیچ ارتباطی با خدا ندارند و محبوب خدای تبارک و تعالی نیستند!!! بلکه «نَحْنُ أَوْلَادُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ»

ادعای دوم: فقط یهودیان و نصرانیان داخل بهشت می شوند!!!

«ادعای دوم»: معتقد بودند که: «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» (بقره 111) اینها دیگر در مقابل پیامبر و مسلمانها می گفتند بهشت مربوط به یهودی ها و نصاری است و غیر از یهود و نصاری، اصلاً انسان دیگری داخل بهشت نمی شود و بهشت ملک اینها و مربوط به اینها است.

ادعای سوم: یهودیان در قیامت ایام محدودی را گرفتار آتش جهنم اند!!!

«ادعای سوم»: اینها این است که می گفتند: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» (بقره 80) ما در روز قیامت یک زمان کمی را گرفتار عذاب هستیم اما بعد داخل بهشت می شویم و نجات مربوط به ماست و بقیه در عذاب، همیشه باقی می

مانند و آتش جهنم یک ایام معدوده ای را - که حالا این ایام معدوده آنها هم همان ایامی است که گوساله پرست شدند و رفتند سراغ پرستش عجل- شامل حال ما می شود. این هم ادعای سوم اینها بود که در روز قیامت آتش جهنم یک ایام کمی فقط شامل حال یهودیان می شود و مدعی اند بعد به بهشت می رویم اما بقیه مردم گرفتار خلود در نار هستند.

ادعای چهارم: انتساب یهودیان به اکابر انبیاء موجب رهایی از آتش جهنم است؟!!!!

«ادعای چهارم»: که البته این ادعای چهارم مبنا و پایه بر همین ادعای سوم هست اینها می گفتند چون ما با اکابر از انبیا نسبت داریم یعنی ما چون با اسحاق، یعقوب و ابراهیم(ع) و... انتساب داریم؛ این انتساب و این خویش و قومی ما با انبیاء بزرگ این سبب می شود ما داخل نار نشویم یا اگر داخل نار شدیم یک ایام محدودی را داخل نار بشویم. بنابراین یک چنین ادعاهایی را داشتند.

ادعای پنجم: فقط آنچه بر یهودیان نازل می شود مورد قبول است

«ادعای پنجم»: برخی از ادعاهای دیگر هم از آیات قرآن استفاده می شود که ما فقط آن چه که بر خود ما نازل شود قبول داریم و آن چه را که دیگران ادعا می کنند که بر آنها نازل می شود را ما قبول نداریم.

برخورد خداوند با یهود در این آیه شریفه همچون برخورد پیامبر با نصارای نجران است

این مجموعه از ادعاها را خدای تبارک و تعالی در این آیه شریفه یک جا تکذیب می کنند و جواب تمام این ادعاها را می دهند و می شود این را گفت که یک برخوردی را پیامبر اکرم(ص) با نصارای نجران داشتند که همان قضیه مباحله بود. این قضیه ای که در این آیه شریفه است و این جوابی که خدای تبارک و تعالی به یهود می دهد، شبیه همان قضیه مباحله با نصارا است؛ خدا می فرماید پیامبر ما بدون اینه «[إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ](#)» اگر «[دَارُ الْآخِرَةِ](#)»

بررسی مراد از «دارالآخرة»: طبرانی و زمخشری: مراد بهشت است 2. علامه طباطبایی: مراد سعادت است و معنایی وسیع تر دارد 3. نظر مختار: مراد همان جنت است.

که مراد از این «[دَارُ الْآخِرَةِ](#)» همان بهشت است و بسیاری از مفسرین مخصوصاً از قدمای مفسرین «[دَارُ الْآخِرَةِ](#)» را به بهشت تفسیر کردند

طبرانی در تفسیر کبیرش در جلد اول صفحه 209 به بهشت تفسیر کرده و به جنت.

زمخشری در کشاف همین طور به بهشت تفسیر کرده.

مرحوم علامه ایشان فرموده است که «[لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ أَيْ سَعَادَةُ تِلْكَ الدَّارِ](#)» یک معنای وسیعتری را مرحوم علامه ذکر کرده اند و در دنباله و توجیه آن می فرمایند که «[فَإِنْ مِنْ مَلِكٍ دَاراً فَإِنَّمَا يَتَصَرَّفُ فِيهَا بِمَا يَسْتَحْسِنُ وَ يَحِبُّهُ وَ يَحِلُّ مِنْهَا بِأَجْمَلٍ مَا يُمْكِنُ وَ أَسْعَدُهُ](#)» کسی که مالک یک داری می شود بالاخره آن دار را با آن چه که دوست دارد مزین می کند و تصرف می کند در او با آن اعمالی که پسند او است و افعالی که پسند او هست. «[دَارُ الْآخِرَةِ](#)» کمی از جنت وسیعتر معنا شده که بگویم علامه می گویند که اصلاً سعادت آن دار، مربوط به ما است و اختیار آنجا مربوط به ما است. ایشان تصریح به جنت نکرده ولی می شود از این تعبیر استفاده کرد که یک مقداری وسیعتر معنا کردند.

علی ای حال مراد همان جنت است.

بررسی استعمالات دارالآخرة در قرآن؛ 1. دارالآخرة هم ظرف برای جنت است و هم برای نار یعنی دارالقیامة 2. دارالآخرة پس از برزخ را شامل می شود نه قبل آن را 3. اگر کلمه آخرت در مقابل دنیا باشد دارالآخرة، برزخ را هم شامل می شود 4. دارالآخرة همان نعیم آخرت است نه مطلق آنچه که در آخرت است

«إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ» خوب «دارالآخرة» ظرف هم برای جنت است و هم برای نار هر دو؛ «دارالآخرة» حتی به حسب اصطلاح یا به حسب استعمالات در قرآن بعد از برزخ را شامل می شود یعنی خود برزخ را هم شامل نمی شود پس، بعد از برزخ می شود «دارالآخرة» یعنی «دارالقیامة». که ظرف هست هم برای بهشت هم برای نار. این مقداری که حالا اجمالاً من در ذهنم هست «دارالآخرة» شامل برزخ نمی شود بلکه برای بعد از برزخ است. اینها ادعایشان هم نسبت به «دارالقیامة» بود. حالا باز آیاتی را که کلمه «آخرت» را استعمال کرده اگر بگویم که کلمه «آخرت» در مقابل دنیا است پس «دارالعقبی» و «دارالآخرة» در این صورت شامل برزخ هم می شود یعنی بگویم «دارالآخرة» از بعد العقبی و دنیا شروع می شود بعد از دنی «دارالعقبی» و «دارالآخرة» شروع می شود. اما در بعضی از آیات، «دارالآخرة» را منحصر در همان خود قیامت قرار داده «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ» آن حیات واقعی برای بعد از برزخ شاید باشد.

در هر صورت ما «دارالآخرة» را چه بعد از خصوص دنیا بگیریم که بعد از دنیا هم برزخ باشد و هم قیامت. یا خصوص قیامت بگیریم؛ همه اینها هم در آنها نعیم وجود دارد و هم در آنها عذاب وجود دارد. اما در اینجا مراد خصوص نعیم آن است و شاید بعضی از مفسرین هم این را ذکر کردند که «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ ای نعیم دارالآخرة» نه مطلق آنچه که در «دارالآخرة» است.

بررسی معنای خالصه: طبرانی و طبرسی: خالصه یعنی خاصه یعنی بهشت مخصوص شماسست و قیل صافیة یعنی مشوب به درد و رنج نیست؛

خوب خدای تبارک و تعالی می فرماید: «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ» اگر «الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ» این متعلق به «خالصه» است یعنی «خالصه عِنْدَ اللَّهِ». خالص را دو معنی کرده اند یکی معنی خاص ای «خاصه» و دیگری به معنای «صافیة». در تفسیر طبرانی که عرض کردم هم تفسیر مختصری است. طبرانی متولد 260 قمری و متوفای 360 قمری بوده. کتاب وی از تفسیرهای قدیم است. ایشان اینجا می فرماید: «خالصه» یعنی «خاصه» یعنی دار آخرت یا بهشت یا نعیمش «خاصه لكم» غیر از شما فرد دیگری سهمی ندارد. بعد می گوید «و قیل صافیة» که اگر آمدم این را به معنی «صافیة» گرفتیم یعنی دیگر مشوب به درد و رنج و آلام و گرفتاری نیست. دیگر دلالت بر آن معنای اول که بگویم «خالصه ای خاصه و لیس لحد سواکم» ندارد.

که البته «مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ج1 ص319» در مورد این «خالصه» ایشان میگوید: «خلص لی هذا الأمر أي صار لی وحدي و صفا لی یخلص خلوصا و خالصه مصدر کالعافیة و أصل الخلوص أن یصفو الشيء من کل شائبة» ایشان خلوص را به معنای «صافیة» می گیرد و اول هم می خواهد «صافیة» را به معنای «خاصه» معنا کند اما در آخرش می فرماید «و أصل الخلوص أن یصفو الشيء من کل شائبة» خلوص این است که شیء از هر شائبه ای پاک و میرا باشد؛ این دیگر بوی خاصه که «صار لی وحدي و صفا لی» یک مقداری به او نزدیک نیست. پس «خالصه» را یا باید به «خاصه» معنی کنیم که طبرانی معنا کرده و ظاهرش هم همین است؛ یا به معنی همان «صافیة» که آلام در آن وجود ندارد.

بررسی معنای عند: در اینجا عند مکانی مقصود نیست و در اینجا یعنی نزد خدا منزلتی دارید که بهشت

خاص شما قرار داده شده است.

خوب اگر دار آخرت «خالصة عند الله» در نزد خدا، یعنی خدا بهشت را برای شما قرار داده این «عند» هم در اینجا «عند» مکانی نیست؛ اگر در نزد خدای تبارک و تعالی شما چنین منزلتی دارید و این منزلت را دارید که بهشت خاص شما قرار داده شده. «مِنْ دُونِ النَّاسِ» و مردم دیگر در آن سهمی ندارند.

بررسی معنای «دون»: طبریسی دون در سه معنا استعمال شده (مکان، شرف و اختصاص) و در ما نحن فيه به معنای اختصاص است

و بعد در مورد «دون» «مجمع البیان» می گوید که «و دون يستعمل على ثلاثة أوجه أن يكون الشيء دون الشيء في المكان و في الشرف و في الاختصاص». دون مکانی، دون شرافتی و دون از حیث اختصاص و بعد می فرماید: «و هو المراد في الآية». در این آیه شریفه مراد از این دون، دون مکان و شرافت نیست که بگویم منزلت ما بالاتر است و منزلت آنها پایین تر و مکان ما بالاتر است و مکان آنها پایینتر. بلکه دون به معنای اختصاص است. «دون من الاختصاص» وقتی می گوید دار آخرت مال شما است «من دون الناس» یعنی باز تأکید می شود برای همان «خالصة» و باز می شود «خاصة». فقط اختصاص به شما دارد و مردم سهمی در آن ندارند. «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ».

بررسی معنای «تمنی»: مراد تمنی لسانی است نه تمنی قلبی

بعد می فرماید فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ خدای تبارک و تعالی می فرماید شما که حالا آن ادعاها را دارید، شما که خودتان را «ابناء الله» می دانید و شما که خودتان را نژاد برتر می دانید و شما که می گوید بهشت مال ما است شما که می گوید عذاب نمی شوید پس تمنی موت کنید؛ تمنی دو راه دارد. یک راه تمنی قلبی است و انسان در قلبش آرزو بکند و یک راه تمنی لسانی است که مراد در اینجا همین است یعنی با قرائتی که وجود دارد باید یک تمنی اظهار هم بشود. ما بفهمیم که شما تمنی کردید. تمنی که فقط در قلب باشد که ما نمی فهمیم. و پیامبر نمی فهمد مردم نمی فهمند یک تمنی که دیگران بفهمند که شما آرزوی موت دارید و این نمی شود الا تمنی لسانی باشد و تمنی لسانی در روایات هم دارد که خود پیامبر می فرماید که اینها باید بگویند «اللهم امتن» خدایا ما را بمیران. این می شود تمنی لسانی. «اللهم امتن» بعد می فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». اگر در ادعاهایتان شما راست می گوید.

بیان اجمالی آیه: شما یهودیان که مالک بهشت و اهل نجات اید چرا آرزوی مرگ نمی کنید تا زودتر به

بهشت بروید؟ هرگز چنین تمنایی نمی کنید

بیان اجمالی آیه این است که خوب شما که مالک و اهل بهشت هستید و اهل نجات هستید عذاب شامل شما نمی شود چرا خودتان را در این دنیا می خواهید بمانید با این گرفتاری های دنیا. آرزوی موت کنید. کسی که یقین دارد اهل بهشت است این باید زودتر خودش را به آن نعمت برساند و نباید معطل باشد

و بعد در آیه می فرماید «وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا» هرگز تمنی موت نمی کنید. هم با «لن» آورده هم با کلمه «أبدًا». تا آخر عمرتان هم شما تمنی نمی کنید «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبْدِيهِمْ» با آن چه که با دستهایتان انجام دادید و مقدم انداختید و با کارهایی که کردید.

بررسی احتمالات پیرامون «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبْدِيهِمْ»: 1. منظور «بما فعلتم» از افعال قبیح است 2. منظور «بما

كتموا من صفات النبی» آخر الزمان است 3. منظور «من قتل الانبی» است

حالا «بِمَا قَدَّمْتُمْ أُبْدِيهِمْ» یعنی با کارهایی که انجام داده اید. ولو حالا کلمه «أُبْدِيهِمْ» را می آورد چون افعال انسان معمولاً

ظهورش در ید است یعنی «بما فعلتم» و به اعمالی که انجام دادید. اعمالی که انجام دادید از کفر به پیامبر ما و تکذیب قرآن و سایر قبائلی که انجام دادند و از معاصی و از قبائح و تکذیب کتاب رسول و برخی این طور معنا کردند «بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ» را هم بعضی ها گفته اند «بما کتموا من صفات النبی» شما کتمان کردید صفات پیامبر را. می دانستید که در تورات تان این صفات برای پیامبر آخر الزمان هست یقین هم کردید این شخص همان است اما شما اوصاف را کتمان کردید. بعضی ها هم «بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ» را «من قتل الانبیاء» گرفتند. چون اینها انبیاء زیادی را کشته بودند.

بررسی فراز «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛ 1. خدا به اسبابی که مانع از تمنی موت در یهود است علیم است 2. یهود حریص ترین انسانها به دنیا هستند

بعد خدا در آخر یک تهدیدی هم می فرماید «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ». خدای تبارک و تعالی علیم است؛ علیم چرا اینجا اسم است؟ چرا خدا اینجا این اسم و صفت را آورده؟ یعنی خدا می داند آن اسبابی که مانع از تمنی موت در شما هست چیست؟ «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْأَسْبَابِ الَّتِي مَنَعْتُمْ عَنْ تَمَنِ الْمَوْتِ» (مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ج1 ص320). خدا عالم است که آن اسبابی که مانع از تمنی موت می شود در شما هست و شما تمنی موت هم نمی کنید «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» خوب این یک معنای اجمالی آیه بود.

پس ببینید یهود ادعاهای بزرگی داشتند خدای تبارک و تعالی فرمود حالا اگر راست می گوید در این دعوای و ادعاهایتان فقط تمنی موت بکنید. بگوید «اللهم امتن». و هرگز هم نخواهید گفت. یعنی از خصوصیات یهودی ها این است که دلشان می خواهد در دنیا بمانند و دلشان می خواهد در دنیا عمر کنند و نمی خواهند به این زودی از دنیا بروند و هیچ گاه تمنی موت نمی کنند. هیچ گاه شما تمنی موت نمی کنید. و علتش «بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ» است.

بررسی روایتی از پیامبر: اگر یهود بعد از این آیه تمنای مرگ می کردند آب دهانشان در گلویشان گیر می کرد و آنها را خفه می کرد

خوب در اینجا یک روایتی از وجود مبارک پیامبر(ص) در کتب روایی آمده که: «وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ تَمَنَّا الْمَوْتَ لَغَصَّ كُلُّ إِنْسَانٍ بَرِيْقِهِ فَمَاتَ مَكَانَهُ وَ مَا بَقِيَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ». (بحار الأنوار/ج17 ص169) اگر یهود تمنی موت می کردند «لَغَصَّ كُلُّ إِنْسَانٍ بَرِيْقِهِ» اینها آب دهانشان گلوگیرشان می کرد. «غص بالطعام» به کسی می گویند که غذا در گلویش گیر می کند. کسی که غذا در گلویش گیر می کند و پایین نمی رود و حالت خفگی پیدا می کند. پیامبر می گوید اگر اینها بعد از این آیه تمنی می کردند همین آب دهان اینها، اینها را خفه می کرد و میمردند «وَمَا بَقِيَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ يَهُودِيٌّ» اصلاً دیگر در روی زمین تا روز قیامت ما یهودی نداشتیم.

و باز ببهقی در «دلائل النبوة» همین روایت را آورده. پیامبر فرمود: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْكُمْ» یعنی ببینید درست شبیه همان مباحله ای که با نصارا انجام شد در آنجا پیامبر فرمود: «لَوْ بَاهُلُونِي لَرَجَعُوا لَا يَجِدُونَ أَهْلًا وَلَا مَالًا» اگر این علمای نصارا مباحله می کردند برمی گشتند نه اهلی برای اینها بود و نه مالی. همه چیزشان از بین رفته بود. و اینها هم اگر تمنی موت می کردند دیگر یک یهودی تا روز قیامت باقی نمی ماند. «لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا قَدْ غَصَّ بَرِيْقَهُ فَمَاتَ مَكَانَهُ»... «فَأَبَوْا أَنْ يَفْعَلُوا»

نکته: یهودیان به دروغ بودن ادعای خود واقف بودند ولی بخاطر پراکنده کردن مسلمانان از کنار پیامبر ادعاهایشان را دنبال می کردند و خدا با این احتجاج ساده به مقابله با آنها پرداخت

حالا این نکته را عرض کنم. یهودی ها اساساً خودشان می دانستند که این ادعاهایشان ادعاهای دروغین است حالا چرا این ادعاها را می کردند؟ فقط برای این بوده که مسلمانان را و پیروان پیامبر را از او دور کنند بگویند هر چه دنبال پیامبر بروید این شما را به جایی نمی رساند آن چه که هست مربوط به ما است سعادت و بهشت مربوط به ما است و شما بیخود زحمت می

کشید دنبال این پیامبر می روید. دنبال این هدف بودند و هدفشان این بود.

و به این وسیله خدای تبارک و تعالی به یک احتجاج خیلی به حسب ظاهر آسان، و در مقابل یک حيله بسیار بسیار کاری در این حيله خود هم موفق هم شده بودند اگر یهود ادعا می کرد «نحن ابناء الله» یک عده ای از عرب جاهل بودند که قبول می کردند می گفتند بله اینه «ابناء الله» و قوم برتر هستند. این فکر داشت رسوخ پیدا می کرد و طرفدار پیدا می کرد و عده ای می پذیرفتند یک عده ای و الا اگر یک ادعای ظاهری و سطحی بود که کسی آن را نمی پذیرفت و دیگر نیازی نبود که خدا در اینجا برخورد کند و با یک راه بسیار ساده فرمود فقط تمنی موت بکنید و چیز دیگری نمی خواهم

در آیه بعد هم می فرماید «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» (96 بقره) می فرماید شما می بینید حریص ترین مردم بر حیات یعنی بر حیات مادی بسیار حقیر حتی حریص تر از مشرکین یهود هستند و خدا در همین آیه می فرماید یهودی ها حریص بر دنیا هستند و اینکه حالا می بینیم اینها امروز هم هر روز دارند شهرک سازی می کنند و دست بردار هم نیستند و هر روز دارند کشتار انجام می دهند و هر روز دارند ظلم می کنند این در تمام تار و پود اجداد آنها این خصوصیت وجود دارد و اینها حریص بر بقا بر دنیا هستند به هر قیمتی که شده حالا ما به آیه بعد را الان با آن کاری نداریم البته آن آیه هم بحث دارد و بحث خواهیم کرد

بررسی تعارض بین تمنای موت در این آیه و کراهیت طلب موت در روایات؛ راه جمع آنها چیست؟

همین آیه شریفه یک نکته مهمی که در آن وجود دارد - که حالا آن نکته را مطرح می کنم تا روی آن فکر بفرمایید - این است که ما بحسب روایاتی که در دست داریم و لعل برخی از فقهای ما بر طبقش هم فتوا دادند و آن این است که تمنی موت کراهت دارد اگر انسان تمنی کند موت را این کراهت دارد خوب در آیه شریف خدا می فرماید: «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» این «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» بعنوان یک امر لزومی یا لا اقل بعنوان یک امر راجح باید باشد یک چیزی که فی نفسه مبعوض است خداوند نمی آید عباد خودش را به او امر بکنند می فرماید: «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» در سوره مبارکه جمعه هم می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (جمعه 6) خوب سؤال این است که جمع بین اینها چه می شود این یک نکته فقهی در این آیه شریفه است.

ما روایاتی داریم اگر خواستید در ج 6 بحار الانوار ص 138 آنجا از «الدعوات» راوندی نقل می کند که پیامبر فرمود تمنی موت نکنید برای اینکه شما یا آدم خوبی هستید یا آدمی بد اگر آدم خوبی هستید «لعله يزاد» اگر آدم بدی هستید ممکن است توبه کنید و مورد عتاب قرار بگیرید و خدا از شما بگذرد حتی تعلیلش هم آمده حالا بحث در این است که اگر ما در روایات خودمان داریم که تمنی مکروه است و لا اقل تمنی موت مکروه است؛

در حالیکه این آیه شریفه خدا امر می کند به اینها «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» درست این تمنی معلل بر یک «إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ» است

جلسه آتی: بررسی اینکه آیا اساساً قوم و گروهی مجازند که ادعا کنند آخرت و بهشت خالصه مربوط به آنهاست؟

که در جلسه بعد خواهیم گفت که ظاهر این است که هیچ قومی نمی تواند این ادعا را بکند نه فقط یهود یعنی هیچ کس نمی تواند ادعا کند که دار آخرت و بهشت «خالصه» برای ماست و ما هیچ عذابی نداریم یعنی همان ادعایی که یهود داشت که روی این هم باید یک مقداری فکر کنیم در نتیجه «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ» معلل بر یک مطلبی است که از هر کسی صادر بشود صادق نیست اما بالاخره این جزایی است که خدا ذکر فرموده پس باید یک رجحانی در آن باشد و این با کراهت تمنی موت که در فقه مطرح می شود جمع اش چگونه است؟ این را مطالعه فرمایید تا هفته آینده

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ